

فمینیسم و عرفی شدن دین

فاطمه مریدی*

چکیده

مدرنیته یا تجدد عبارت از مجموعه اوصاف و ویژگی‌های تمدن جدید است که طی چند قرن اخیر در اروپا و آمریکای شمالی ظهور کرده است. سکولاریزاسیون یا عرفی شدن دین، مفهومی است که برای توصیف و تحلیل فرایندهای جوامع مدرن به کار برده می‌شود. این فرایند دین‌جدایی به معنای فرایند تفکیک و تمایز ساحت‌های قدسی و عرفی از یکدیگر و تحدید حدود و تبیین مناسبات میان آنها است. فمینیسم را می‌توان به یک معنا برآمده از تمدن جدید غربی و به معنای دیگر واکنشی درباره مدرنیته دانست. در این راستا، فمینیسم در تقابل مستقیم با سنت قرار می‌گیرد و در تحلیل‌های خود نسبت به سنت، از دین به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها علیه تبعیض جنسیتی انتقاد شدید می‌کند. به این ترتیب، باید گفت که میان عرفی شدن دین و جنبش اجتماعی فمینیسم، علقه و ارتباط‌های قابل توجهی وجود دارد. عرفی شدن دین، در یکی از معانی خود که به دنبال ارائه تفسیر جدید و این‌دنیایی از دین است، توجه بسیاری از فمینیست‌ها را به‌طور عام و فمینیست‌های دین‌گرا را به‌طور خاص، به خود اختصاص داده تا به این وسیله با از بین بردن نقش فرانهادی دین، دین را با درخواست‌های فمینیسم سازگار کند. در این راستا، ما درصددیم تا با توجه به این علقه و ارتباط، علاوه بر برشمردن شاخص‌های عرفی شدن دین و نیز فمینیسم، بر برخی از مصادیق ارتباط این شاخص‌ها تأکید کنیم.

واژه‌های کلیدی: فمینیسم، عرفی شدن دین، الهیات مسیحی

مقدمه

فمینیسم را گاه به جنبش‌های سازمان‌یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌ای معنا کرده‌اند که به برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معتقد است. فمینیسم را می‌توان واکنش زن غربی مدرن در برابر فرهنگ به‌جامانده از عصر سنت اروپایی دانست. فمینیسم در ابتدا جنبش اجتماعی زنان فرانسه و کشورهای دیگر مغرب‌زمین در برابر نابرابری‌های حقوقی، اقتصادی و سیاسی و اعتراض به عدم تعادل در اصلاحات نوین بود. از این رو، توجه به اصلاحات حقوقی و سیاسی، نقطه بارز موج اول فمینیسم است که می‌توان آن را نهضت دفاع از حقوق زنان دانست. فمینیسم موج دوم با طرح افکار ایدئولوژیک در تحلیل علل فرودستی زنان و ترسیم آرمان فمینیستی آغاز شد. این موج، با ارائه مباحث زنانه در علوم انسانی، به معرفت‌شناسی فمینیستی توجه کرد و به نقد کلی فلسفه، معرفت‌شناسی و تولید دانش پرداخت (مشیرزاده، ۱۳۸۲، ص ۳۱۸).

موج سوم فمینیسم ناشی از دگرگونی‌های سرمایه‌داری و مطرح شدن دیدگاه پست‌مدرن و انتقاد از یک جنبه‌نگری‌های موج دوم است. این موج، با طرح پرسش‌های اساسی درباره معنای هویت زنان، تلاش برای ایجاد یک مکتب فکری فمینیستی خاص را رد می‌کند، به این معنا که روش زنان برای درک خویش چندگانه و متنوع است (منصورنژاد، ۱۳۸۱، ص ۲۵۶).

گستره زمانی و جغرافیایی فمینیسم، منشأ پیدایش اشکال گوناگون فمینیسم و انواع نظریه‌های فمینیستی است. فمینیسم لیبرال، فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم پست‌مدرن و فمینیسم اسلامی، از این جمله است. بر همین اساس، برخی دانشوران، و واژه فمینیسم‌ها را بر فمینیسم ترجیح می‌دهند. اما باید دانست که اعتقاد به اومانیزم و سکولاریسم، نقطه مشترک تمامی دیدگاه‌های فمینیستی است تا برابری‌های حقوقی، اقتصادی و سیاسی زن و مرد را غیرطبیعی دانسته، بر برابری یا موقعیت برتر زنان تأکید کنند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۳۲).

به دلیل آنکه فمینیسم زاینده مدرنیته، در تقابل مستقیم با سنت قرار می‌گیرد؛ پس در تحلیل‌های خود نسبت به عوامل مؤثر بر تبعیض‌های جنسیتی، به دین به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سنت توجه می‌کنند. البته در این دیدگاه، دو نوع تحلیل مطرح می‌شود؛ یک گروه، اصل وجود دین را عامل اساسی در تبعیض علیه زنان مطرح می‌کنند و راه‌حل آنان، کنار گذاشتن دین و نابودی آن در جامعه است. در مقابل، گروه دوم بر این باورند که اصل ادیان، زمینه‌ساز و مؤید نابرابری علیه زنان نیست؛ بلکه نگرش‌ها و تفاسیر ارائه‌شده از دین در ساختارهای پدرسالارانه موجود در جوامع، عامل تبعیض جنسیتی علیه زنان است.

به دلیل آنکه عرفی شدن در یک بیان کلی، فرایندی است که در آن موقعیت و اهمیت دین نزد فرد و در عرصه اجتماع تنزل می‌یابد و برداشت‌هایی صرفاً دنیوی از تعالیم و غایت‌های دینی اهمیت می‌یابد؛ پس هر دو تحلیل بیان شده را دربر می‌گیرد. انتقاد فمینیست‌ها از دین مبتنی بر کارهای اولیه جامعه‌شناسان دین، مانند دورکیم، وبر و مارکس است. نقش دین در ایجاد جامعه مقدس مردان، ظلم به زنان به نفع تمدن صنعتی مدرن و خدمت به منافع مردان به عنوان قدرتمندان جامعه، جایگاه زنان را به عنوان فرودستان جامعه مشروعیت می‌بخشید (تافت، موحد، ۱۳۸۶، ص ۲۳).

از آنجا که تاریخ دینی و متون سنت دینی، به‌طور عمده آفریده مردان و بازتاب‌کننده تجربه دینی مردانه بوده است؛ بنابراین، پژوهشگران فمینیست دین درصدد آشکار کردن تجربه دینی زنان برآمدند. راه‌حل ارائه‌شده توسط این گروه از اندیشمندان فمینیست باز تعریف دین، تهی کردن آن از عناصر مردسالارانه و تأکید بر عناصر زنانه در تعریف دوباره از دین و به عبارتی، عرفی شدن دین است.

الهیات فمینیستی

سنت دینی یهودی - مسیحی (که تمدن غربی، بسیاری از میراث خود را مرهون آن است)، نیز ترکیبی از بزرگی و مقام زن و همچنین ظلم و ستم بر آنها را نشان می‌دهد. در این سنت، به خداوند به عنوان معبودی مرد نگریده می‌شود، زبان و نمادگرایی مردانه غالب است، در این صورت است که به راحتی می‌توان حدس زد که مردان به خدا شبیه‌تر بوده و در نتیجه، ارزش بالاتری نسبت به زنان دارند.

الهیات فمینیستی در ابتدا واکنشی در برابر برخورد تبعیض‌آمیز الهیات سنتی مسیحی نسبت به زنان و امور آنان بود، سپس علاوه بر عناصر انتقادی، عناصر ساختاری نیز به آن افزوده شد. اولین زنی که به تفسیر کتاب مقدس با نگرش انتقادی و زنانه پرداخت، مادام مارکیز دوشالته فراسوی (۱۷۰۶-۱۷۴۹م) از زنان سالن دار و همسر فیلسوف و ادیب فرانسه، فرانسوا ماری آروئه ولتر، یکی از نویسندگان دائرةالمعارف بود. دوشالته، شرح شش جلدی بر سفر پیدایش کتاب مقدس، با نام بررسی سفر پیدایش نگاشت که جنجالی‌ترین بخش کتاب مقدس درباره زن و مباحث الهیاتی آن است، (طالبی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۳).

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م)، فیلسوف فرانسوی و یکی از نویسندگان دائرةالمعارف و مرتبط زنان سالن دار، نیز در مجموعه آثار خویش با شیوه‌های گوناگون به مسائل زنان، اشاره و راه‌حلی مبتنی بر نگاه اصلاح‌گرایانه مسیحیت سنتی ارائه کرده است. او در رساله‌ای با

عنوان گفتار در منشأ عدم مساوات، ریشه‌های نابرابری را در مالکیت خصوصی دانسته، خواهان مساوات قضایی و آموزشی برای زنان و مردان است (دورانت، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷).

الیزابت کدی استانتون و سوزان. ب. آنتونی، در سال ۱۸۶۹م، انجمن ملی طرفداران حق رأی را تشکیل دادند و کتاب انجیل زنان را در سال ۱۸۹۵م تألیف کردند که تفسیر فمینیستی بر بخش‌هایی از کتاب مقدس بود. (طالبی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۰).

بر این اساس بود که جنبش زنان به تدریج و ناخواسته به موضع رویارویی با آموزه‌های کتاب مقدس کشانده شد و در راستای پیشبرد اهداف خویش، یکی از این دوراه را به کار برد: نخست، تفسیر و توجیه دلخواهانه آموزه‌های مسیحیت که تقریباً سهل و ممتنع می‌نمود و دیگری، نفی کامل و کنارگذاشتن آن. از این رو، در طول تاریخ غرب، می‌توان نظاره‌گر ادامه این دو جریان به‌طور موازی در کنار هم بود.

از یک زاویه کلی، آموزه‌های دینی مسیحیت درباره زنان را می‌توان به سه حوزه عمومی تقسیم کرد:

الف) آموزه‌های الهیاتی و متافیزیک، شامل هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ، جامعه و مانند آن؛

ب) آموزه‌های اخلاقی، شامل مباحث نظری فلسفه اخلاق و حکمت عملی یا گزاره‌های دستوری و نیز ارائه الگوی زن آرمانی مسیحی؛

ج) آموزه‌های نظری حقوقی و فقهی، مانند مبانی فلسفه حقوق مدنی، فردی، کیفی و غیره (همان، ص ۶۲).

نظام و ساختار الهیاتی مسیحی از فرایند گناهکاری تا رهایی انسان در یک روایت تاریخی همراه با صبغه و ماهیت کاملاً جنسیتی، از اینجا سرچشمه گرفته است و باعث بحث‌های جنجال‌برانگیز شده است؛ به طوری که تقریباً بدون استثناء بیشتر رهبران روحانی فلاسفه و متکلمان معروف مسیحی در این باره به اظهار نظر و صدور رأی در آثارشان پرداخته‌اند.

۱. آدم (جنس مذکر) از دیدگاه کتاب مقدس، یگانه و تنها موجودی است که بر همه موجودات عالم برتری و حاکمیت دارد. براساس منطوق آیات، اگر آدم به یکی از حیوانات رضایت می‌داد، اصلاً دیگر نوبت به خلقت حوا نمی‌رسید.

و خداوند گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کند (سفر پیدایش، ب ۱، آیه ۲۶).

لیک آدم مافوق جمله آفریدگان زنده است (کتاب‌های قانون ثانی، ۱۳۸۰، ص ۶۰۱).

از سوی دیگر، چگونگی تکوین جسمانی حوا هرگز همانند و شبیه آدم نیست و در یک فرمول، می‌توان آن را دنده کوچک محذوف آدم دانست.

و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا که آن دنده را از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را نزد آدم آورد و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب نساء نامیده شود؛ زیرا که از انسان گرفته شد (سفر پیدایش، ب ۲، آیات ۱۹-۲۴).

۲. از دیدگاه کتاب مقدس، گناه با زن (حوا) آغاز و پایان می‌یابد. به این معنا که در آغاز خلقت این حوا بود که فریب شیطان را خورد و عصیان کرد؛ نه آدم و این حوا بود که آدم را فریب داد؛ نه شیطان. پس او بود که زمینه اخراج از بهشت، تبعید، سقوط و هبوط به زمین را برای آدم و خود فراهم کرد تا جایی که خداوند از خلقت بشر پشیمان شد. گناه با زن آغاز گشت و به سبب او است که جملگی می‌میریم» (کتاب‌های قانون ثانی، ۱۳۸۰، ص ۵۱۴)؛ «زن شرمسای و نکوهش به بار آورد» (کتاب‌های قانون ثانی، ۱۳۸۰، ص ۵۷۳)؛ «آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده در تقصیر گرفتار شد (رساله اول پولس رسول به تیمو تاؤس، ب ۲، آیه ۱۳-۱۵).

۳. در عهد جدید با شهادت عیسی، غضب الهی دوران عهد قدیم رخت برمی‌بندد و در دوران جدید رحمت الهی بازمی‌گردد و مرگ تحمیلی که نتیجه گناه اولیه بود و زندگی جاودانه بشر را از بین برده بود، دوباره احیا می‌شود.

تا آنکه چنان که گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت کند، به عدالت برای حیات جاودانی به وساطت خداوند ما عیسی مسیح (رساله پولس رسول به رومیان، ب ۵، آیه ۲۲).

به‌طور کلی، در دوران جدید که دوران رحمت برای مردان و عدم شمول آن برای زنان است، سه مجازات تا پایان تاریخ برای زنان در نظر گرفته شده است:

— رنج و عذاب ناشی از گناه اولیه حوا؛

— محرومیت از تعلیم و تربیت (یا ماندن در نادانی و سکوت به تعبیر کتاب مقدس)؛

— درد حمل زایمان و حاکمیت شوهران.

چنان که در عهد جدید آمده است:

و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود، بلکه در سکوت بماند؛ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب

خورده و در تقصیر گرفتار شد؛ اما به زاییدن رستگار خواهد شد (رساله پولس رسول به تیموتاؤس، باب ۲، آیات ۱۲-۱۵).

با این توضیح، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که از میان عوامل گوناگونی که در ظهور فمینیسم نقش داشته، مسیحیت مهم‌ترین نقش را ایفا کرده است. نظام الهیات مسیحی ماهیتی کاملاً جنسیتی دارد و نگرش منفی به زن را القا می‌کند. نهضت زنان نیز چون در آغاز به صورت جنشی اجتماعی و حقوقی ظاهر شد و هدف‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن در مسیر برطرف کردن تبعیض از جامعه زنان خلاصه و دنبال می‌شد؛ بنابراین، رویکرد الهیات فمینیستی، از همان آغاز در ردیف الهیات رهایی‌بخش قرار گرفت و به رویارویی و چالش با تقریرهای سنتی الهیاتی پرداخت. در فرهنگ «روتلیج»، آغاز پیدایش الهیات فمینیستی را سال ۱۹۶۰م با انتشار مقاله «والری سیوینگ» با عنوان «موقعیت بشر: چشم‌اندازی زنانه» تعیین شده است. این مقاله با پرسشی نقدگونه بر کتاب الهی‌پژوه معروف، «راینمولد ینبور» به نام سرنوشت و سرنوشت انسان همراه بود. ینبور، گناه را تکبر و شهوت‌رانی تحلیل کرده، تکبر را گناه بزرگ‌تر می‌شمارد. سیوینگ، این گناه را مختص مردان و نبود آن را برای زنان به علت کمبود و ضعف، گناه می‌داند (رساله پولس رسول به تیموتاؤس، باب ۲، ص ۷۲).

عرصه دیگری که فمینیست‌ها را به فکر چاره‌اندیشی عقیدتی و الهیاتی واداشت، تغییر فرهنگ و ادبیات مردم‌محور حاکم بر متون دینی و از جمله کتاب مقدس بود که به تقلید و تأثر از جریان‌های فکری - ادبی و روش‌های علمی و تاریخی معاصر درصدد تصحیح و نقد متن کتاب مقدس برآمدند. فمینیست‌ها به خود واژه «theology» الهیات اعتراض داشته و آن را لفظی مذکر می‌دانند؛ زیرا این واژه مرکب از دو واژه یونانی «خدای مذکر: Theos» و «کلمه: logos» است. از این رو، الهیات به معنای سخن گفتن درباره خدای مذکر است. آنان در مقابل، واژه «Theology» را پیشنهاد کرده‌اند که «Thea» به معنای خدای مؤنث است. بنابراین، از الهیات مسیحی به «Christian Theology» تعبیر می‌کنند.

علاوه بر آن، بعضی از الهی‌پژوهان معاصر معتقدند که در قرون گذشته، تحریف‌های در محتوای کتاب مقدس صورت گرفته که این نیز بیانگر روح زن‌ستیزی رهبران کلیسایی است. برای مثال، تغییر بعضی از اسما و ضمائر مؤنث به اسما و ضمائر مذکر از این جمله است. در مقابل، برخی از فمینیست‌ها نیز دست به تحریف، ستیزه‌جویی، انکار و حتی جعل آیات مقدس زده‌اند. الیزابت کدی استانتون، در تفسیری که به نام انجیل زنان بر کتاب مقدس نوشته، انسان ساکن در بهشت (آدم و حوا) را دارای سیستم دو جنسیتی (آندروژنی) دانسته و مدعی است که آن دو نه مرد و نه زن بوده‌اند (هام و گمبل، ۱۳۸۲، ص ۳۴).

مری جوویر معتقد است که منتقدان فمینیست مسیحیت را براساس سه جنبه می‌توان باز شناخت:

- عده‌ای بر این باورند که زنان در متون دینی و تاریخی تقریباً مشهود نیستند و به‌طور عمده مغفول واقع شده‌اند؛
 - نظر برخی دیگر آن است که مطالب کمی می‌توان دربارهٔ زنان یافت که خوشایند نیست؛ زنان شهوت‌برانگیز و حریص و عصیانگر، غیر انسان، ناقص و حقیر، وابسته به مردان، ناپاک و ناخالص و مانند اینها.
 - به اعتقاد بعضی دیگر، فمینیست‌ها به دنبال یافتن زنانی هستند که در تاریخ مسیحی گمنام بوده‌اند و می‌خواهند بعضی از زنان مهم و غیر عادی دوباره برجسته کنند را که زندگی آنان سبب دگرگونی مسیحیت شده است.
- علاوه بر این موارد، برخی از فمینیست‌ها به دنبال تولید الهیات جدیدی هستند تا آموزه‌های سنتی مسیحی و نظر تثلیث را دوباره تفسیر کنند. آنها تلاش کرده‌اند که روش‌های جدیدی بیابند تا تعامل خود با الوهیت (خدای پدر) را در اصطلاحات نمادی و عملی به تصویر بکشند (جوویر، ۱۳۸۱، ص ۴۰۹).

مگ گراث، در تبیین نسبت و چالش میان الهیات فمینیستی و مسیحیت چنین بیان می‌کند:

رابطه مسیحیت و فمینیسم از آن جهت تیره و تار شد که تصور می‌شد که ادیان زنان را انسان‌های درجه دو می‌داند و این به دلیل نقش آنان یا تصویر آنان از خداوند است. این اندیشه‌ها، به‌ویژه در آثار سیمون دوبواز در «جنس دوم» مطرح شده است. برخی دیگر، چون «مری دیلی» و «دلفنی همپسن»، به ترتیب در کتاب‌های در ورای خداوند پدر و الهیات و فمینیسم معتقدند که مسیحیت به نسبت نمادهای مردانه‌اش برای خدا و چهرهٔ مردانهٔ نجات‌بخش و تاریخ بلند رهبران و متفکران مرد، از زنان فاصله گرفته؛ پس ناتوان از نجات یافتن است. به عقیده آنان باید با آن فضای ظالمانه وداع کنند. افراد دیگری چون «کارل کریست» در کتاب خندهٔ آفرودیت و «نومی راث گلدنبرگ» در غیر خدایان معتقدند که زنان می‌توانند با بازیابی و احیای دین‌های ایزد بانوان باستانی (ابداع ادیان تازه) و رویگردانی تمام‌عیار از مسیحیت سنتی، به آزادی دینی دست یابند (مگ گراث، بی‌تا؛ به نقل از: طالبی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۱).

به نظر مگ گراث، فمینیست‌ها در سه حوزهٔ الهیاتی وارد شده و با تفسیرهای جدید خود درصدد اصلاح و تغییر آنها در راستای منافع فمینیستی برآمده‌اند. این حوزه‌ها عبارت است از:

- مذکر بودن خداوند؛
راه حلی که برخی از فمینیست‌ها در این راستا ارائه کرده‌اند، استعارای دانستن شباهت میان خداوند و الگوی مردانه او است.
- ماهیت گناه و ارائه تفسیرهای جدید توسط فمینیست‌ها؛
راه حل دیگر آن است که گناه سمت‌وسویی مردانه دارد که ریشه آن غرور و جاه‌طلبی است.
- روح مردانه مسیحیت و بیشتر آموزه‌های مسیحی؛
روزمری رد فورد روتر در کتاب تبیض جنسی و سخن خدا، مرد بودن مسیح را صرفاً اتفاقی می‌داند که این نمی‌تواند معیاری برای سلطه مردان بر زنان باشد (همان، ص ۲۲۳).
الهیات فمینیستی در اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم با روی آوردن به مسائل روز، مانند حفظ محیط زیست یا بهره‌گیری از مباحث فلسفی پست‌مدرن به تغییر برخی از رویکردها، مفاهیم و ارائه تفسیرهای جدید دست یافته. برای مثال، روزمری رد فورد روتر در کتاب جدید خود، زن جدید، زمین جدید به مباحث امور زیست محیطی پرداخته است. اندیشمندان بعضاً فمینیست دیگری، مانند کارتر هیوارد، مری دلی، آلفرد نورث وایتهد و ربکا چاپ، با تغییر برخی از مفاهیم مسیحی، از جمله رستگاری، جوهر و معادشناسی به آزادی‌بخشی، تغییر و محیط‌شناسی، الهیات فمینیستی جدیدی ارائه کرده‌اند (همان، ص ۱۹۲).

موضوع‌های فمینیستی

الهیات فمینیستی، با وجود تنوع‌های گسترده‌ای که دارد، بر موضوع‌های خاصی از الهیات مسیحی تأکید می‌کند و با تأثیر پذیرفتن از رویکردهای فلسفی قرن بیستم و بیست و یکم به موضوع‌های جدیدی، مانند تجسد و حلول، ربط، تغییر، آزادی‌بخشی، محیط‌شناسی و غیره روی آورده است. در ادامه به شرح مختصری از این مباحث می‌پردازیم:

کارتر هیوارد در کتابش با عنوان رستگاری الهی، از میان دو جنبه موجود در نظام‌های الهیاتی سنتی مسیحی که شامل جنبه تجسد و حلول و جنبه تعالی و تجرد خداوند است، مقوله تجسد را می‌پذیرد. از دیدگاه او، خدا کاملاً فطری و درونی است و به عنوان قدرت روابط بین اشخاص تعریف می‌شود. قدرتی که این شکل از رابطه را ایجاد می‌کند، خود نیز توسط چنین شکلی از ارتباط ایجاد می‌شود؛ به گونه‌ای که به یک معنا خدایی که رابطه را تقویت می‌کند، خود نیز توسط پویایی روابط موجود تقویت می‌شود. هیوارد، مفهوم خدا را تا حد مفهوم جامعه پایان می‌آورد؛ اما سایر فمینیست‌ها، مانند مری دالی، تعادل میان مفهوم تعالی و تجسد را حفظ می‌کنند. در نزد دالی، تعالی الهی به عنوان جاذبه برای زنانی به کار می‌رود که از نیروهای

مردسالار آزاد شده یا درصدد آزاد شدن هستند. این وجود پویا، زنان را به آینده‌ای جدید فرامی‌خواند؛ چرا که این واقعیت آسمانی فراتر از حال است. علاوه بر آن، زنان را به سوی وجودی می‌کشاند که قبلاً هرگز به آن دست نیافته بودند (ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۹).

موضوع دوم الهیات فمینیستی، ربط بودن وجود به جای جوهر بودن آن است. وجود خداوند در الهیات مسیحی، جوهر است. جوهر، چیزی است که برای موجود شدن، به جز خود به چیز دیگری احتیاج ندارد؛ در حالی که وجود ربطی، علاوه بر خود به وجود دیگری نیز نیازمند است. به نظر فمینیست‌ها، مفهوم جوهر مستقل، اساساً مردود است و تمامی موجودات به خودی خود ربطی هستند. آنها با پیروی از الهی پژوهان پروسه‌ای، از جمله آلفرد نورث وایتهد، واقعیت را پروسه می‌دانند. پروسه، حرکتی پویا است که در آن هر واقعیت موجودی، به واسطه ترکیب تأثیرهای موجودات قبل از خود در او وجود می‌یابد.

آنها در این فرض، فقط از تجربه زنان استفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که این زنان هستند که هویتشان را در ارتباط‌هایشان و از راه این ربط‌ها به دست می‌آورند (همان، ص ۱۹۰).

سومین موضوع الهیات فمینیستی، ریشه در تعریف فمینیست‌ها از کمال دارد. فمینیست‌ها برخلاف الهیات مسیحی که کمال را در ثبات می‌بینند، کمال را حالتی پویا می‌دانند که برای بروز دادن خود، دائماً نیازمند تغییر است. به این ترتیب، الهیات سنتی ثبات را به خداوند و تغییر را به جهان نسبت می‌دهد؛ اما فمینیست‌ها به دنبال اعتقاد به ربط به جای جوهر هستند و بر جنبه تغییر تأکید می‌کنند (همان، ص ۱۹۱).

موضوع دیگر در الهیات فمینیستی، آزادی بخشی است. افرادی مانند ربکا چاب، با برگزیدن موضوع آزادی بخشی به جای رستگاری، به دنبال ایجاد تغییر نه تنها در کلیسا، بلکه ایجاد تغییر در جامعه با هدف دستیابی به شرایط عادلانه‌تر و قابل تحول‌تر زندگی هستند. در حالی که موضوع رستگاری (که یک موضوع تاریخی است، به معنای تغییر حالت و موقعیتی در پیشگاه خداوند یا تقوای افاضه شده از جانب خداوند است و یک کار فردی نیست)، توسط فمینیست‌ها پذیرفته نشده است. آزادی بخشی به دور از جهت‌گیری‌های فردگرایانه، تغییر سیستم اجتماعی — نمادین فرهنگ انسان از انحصارهای مردسالارانه است که در راستای رسیدن به سعادت و رفاه کامل و نیز هم‌هدف و هم‌مسیر زندگی مسیحی است (همان، ص ۱۹۲).

چهارمین موضوع از موضوع‌های الهیات فمینیستی، محیط‌شناسی به جای معادشناسی است. فمینیست‌ها با تغییر و جایگزینی اکولوژی و محیط‌شناسی به جای معادشناسی، دیدگاه معادشناختی مبنی بر لزوم چشم‌پوشی از دنیا به نفع جهان آخرت را رد کرده، در

عوض، بر تعامل و ارتباط بین افراد و اجتماع برای تحقق بخشیدن جوامع سالم و مرفه مسئولیت‌پذیر، عادل و با ثبات تأکید می‌کنند. این اندیشه از علایق فمینیست‌ها بر سعادت این جهانی و آزادی‌بخشی به دست آمده از روابط نمادین بین زنان و طبیعت سرچشمه می‌گیرد. در نظر آنان، معادشناسی که الهیات مسیحی از آن صحبت می‌کند، نه تنها یک حکم الهی نیست، بلکه فاجعه‌ای طبیعی است که بشر با آلودگی و زوال محیط زیست به آن دامن می‌زند (همان، ص ۱۹۲).

تجربه زنان به جای تجربه مردان از عناصر متون دینی، یکی دیگر از موضوع‌ها و رهیافت‌های الهیات فمینیستی است. در طول سی سال گذشته، کشف و احیای تجربه زنان در تمام اشکال گوناگون تاریخی و معاصر آن و در تمام جنبه‌های عینی‌اش، به عنوان بینش تفسیری مهمی در رهیافت فمینیستی عمل کرده است. تجربه زنان به عنوان یک اصل انتقادی اساسی و یک سرچشمه مهم محتوا، هم موضوع مطالعات دینی و هم روش تحقیق در این حوزه را دگرگون کرده است. همان‌گونه که مری آن تالبرت اظهار داشته است که این کار چالشی متناقض‌نما است؛ چرا که فمینیست‌ها باید از کتاب مقدس به عنوان وسیله‌ای رهایی‌بخش علیه خود کتاب مقدس، به عنوان اقتدار پدرسالارانه استفاده کنند (مورگان، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵).

بازسازی تاریخ دینی زنان در کنار تاریخ سترگ دینی مردان، یکی دیگر از موضوع‌های مورد توجه است. فمینیست‌های دینی جدید با آگاهی از مسائلی که معرفتی زنان بزرگ تاریخ برای تجربه‌های زنان عادی به وجود می‌آورد، نه تنها ملکه‌های پرهیزگار و زنان قدیس، بلکه حتی زنان عادی دینی را در نقش‌های معنوی و زمینه‌های تاریخی گوناگون نشان داده‌اند. از نقش زنان جنگجوی قبل از اسلام گرفته تا پایگاه مقدس آستانه‌ای زنان صوفی قرون وسطا، از مشارکت زنان در زندگی اسرائیل باستان گرفته تا ابتکار عمل اقتصادی قابل توجه همسران و مادران یهودی و همچنین از راهبه‌های کاتولیک انگلیسی گرفته تا مبلغان والامقام سیاه‌زن قرن نوزدهم، در تمام این موارد، فمینیست‌ها درباره بازسازی میراث معنوی نیرومند برای زنان متدین امروزی صحبت می‌کنند (ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶).

تفسیر و برداشت‌های نمادین از متون مقدس به جای برداشت‌های ظاهرگرایانه و متن‌محور متداول در فضای مذهبی، آخرین موضوع در این باره است. تفسیر دوباره متون دینی توسط فمینیست‌ها نیز با میراثی از نمادها و تصاویر همراه بوده است. بازخوانی متون مقدس مسیحیت، یهودیت و سایر ادیان جهان، نه تنها به محتوای روایتی این ادیان اشاره دارد؛ بلکه فرایند تفسیری و تأویلی کاملی را نشان می‌دهد که این محتوای روایتی از راه آن به گونه‌ای قانونمند درک می‌شود. این موضوع که مصادیق بسیار متعدد و متنوعی در متون

مقدس دارد، تعبیر و تفاسیر گوناگونی نیز از آن توسط فمینیست‌های دیندار ارائه شده است. برای مثال، درباره خلقت حوا از دندهٔ چپ حضرت آدم (سفر پیدایش، فصل ۳، آیه ۲۴) که توسط مفسران متقدم چنین بیان شده است «نه تنها زن از مرد خلق شده؛ بلکه برای مرد خلق شده است». آنها این موضوع را به این گونه تأویل می‌کنند: «این آیه به یک تن بودن و پیوستگی این دو مخلوق اشاره دارد و از طرفی، بنیاد ازدواج را مطرح می‌کند. زیرا مرد با ترک پدر و مادر به همسر خویش می‌پیوندد و این نشانگر کشش مرد به سوی زن و قدرت و جذابیت زن است و با این پیوستگی هر دوی آنها یک تن (گوشت) می‌شوند و این نیست، مگر مشارکت کامل یک زن و شوهر» (سفر پیدایش، ۲۹: ۱۴) (شمس، ۱۳۸۶، ص ۳۸).

عرفی شدن

اصطلاح عرفی شدن که برای نخستین بار در زبان‌های اروپایی در معاهدهٔ وستفاليا به کار رفت، به عنوان جزئی از مؤلفه‌های بنیادی مدرنیته، که از کلیدی‌ترین و با این وجود مناقشه‌انگیزترین مفاهیم در حوزه مطالعات علوم اجتماعی و دینی است. واژه عرفی شدن که در ابتدا بیشتر یک مفهوم حقوقی بود، در قرن بیستم نشانگر طرز تفکری شد که براساس آن، معادل‌های عقلایی و علمی مدرن جایگزین تفکر و برداشت دینی به عنوان مظهر سنت شد که این خود نمایانگر کاربردهای گسترده‌تر آن در علوم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود (بکفورد، ۲۰۰۳، ص ۳۲).

بنا بر تعبیر برایان ویلسون، عرفی شدن فرایندی است که در آن نهادها، تفکرها و آداب دینی، اهمیت (معنای) اجتماعی خویش را از دست می‌دهد و به این ترتیب، در یک جامعه عرفی، دین به صورت حاشیه‌ای و به نسبت ضعیف باقی می‌ماند. وی عرفی شدن را اساساً حاصل جریان عقلایی کردن تشکیلات مدرن و نیز استقلال و خودرأیی فزاینده نهادها، مؤسسه‌ها و آداب و اعمال اجتماعی از امر دین می‌داند. ویلسون، یکی از شاخص‌های مهم عرفی شدن را افت شدید مقدار ارزشی می‌داند که یک جامعه برای امور ماوراءالطبیعه قائل است (ویلیم، ۱۳۷۷، ص ۴۰-۱۳۹).

لاری شاینر. تعاریف مربوط به عرفی شدن را در شش دسته تقسیم کرده است:

۱. تعاریف مربوط به زوال دین: که به نزول جایگاه و اعتبار نمادها، آموزه‌ها و نهادهای مذهبی پیشین و زمینه‌سازی برای تحقق جامعه بدون دین توجه دارد.

۲. تعاریف مربوط به سازگاری بیشتر با این جهان: که به رویکرد این جهانی و معطوف شدن توجه انسان‌ها از عوامل فراطبیعی به ضرورت‌های زندگی دنیوی تأکید دارد.
۳. تعاریف مربوط به جدایی دین و جامعه: که به خصوصی شدن دین و در نتیجه، از دست رفتن تسلط دین بر دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی اشاره دارد.
۴. تعاریف مربوط به جایگزینی صورت‌های جدید مذهبی به جای اعتقادات و نمادهای مذهبی: که به انسانی شدن ادیان توجه نشان می‌دهد.
۵. تعاریف مربوط به سلب تقدس از جهان: که به زدودن جنبه‌های مقدس جهان اشاره دارد؛
۶. تعاریف مربوط به حرکت از جامعه مقدس به سوی جامعه دنیوی و غیر مقدس: که به رهایی جامعه از هر گونه پابندی به ارزش‌ها و عملکردهای سنتی و تأکید شدید بر عقلانیت انسان توجه نشان می‌دهد (همیلتون، ۱۳۷۷، ص ۲۸۹-۲۹۰).
- تعاریفی که تاکنون توسط دین‌پژوهان از دنیوی شدن ارائه شده، ناظر و متأثر از تجربه غربی مسیحی بوده است؛ بنابراین، نمی‌توان با ساده‌سازی صورت مسئله و چشم‌پوشی از تمایزهای مبنایی، هر نوع شباهت ظاهری را در بسترهای اجتماعی گوناگون، نشانه‌ای برای وقوع این فرایند در نظر گرفت. به دلیل آنکه، عرفی شدن به شدت تابع جوهر دین و وضع و موقعیت آن در جامعه، از یک سو و الگوی پیشرفت و توسعه آن از سوی دیگر است، نمی‌توان تعریف جامع و کاملی ارائه داد که بتواند همه مصادیق و شاخص‌های آن را بیان کند (شجاعی زند، ۱۳۸۱، ص ۶۴).
- در ادامه، مصادیقی از اندیشه‌های فمینیستی آورده می‌شود که با برخی از تعاریف بیان شده درباره عرفی شدن هماهنگ است. این مصادیق عبارت است از:
۱. تعاریف مربوط به زوال دین: حذف دین به عنوان عامل مؤثر در مشروعیت بخشیدن به ساختارهای پدرسالاری موجود در جوامع بشری.
 ۲. تعاریف مربوط به سازگاری بیشتر دین با این جهان: ارائه تفسیرهای نمادین، مجازگونه و جدید از آموزه‌های دینی و کتاب مقدس برای ایجاد سازگاری بیشتر این آموزه‌ها با درخواست‌های فمینیستی.
 ۳. تعاریف مربوط به جدایی دین و جامعه: فمینیست‌های ذات‌گرا، رویکردهای لیبرالیستی حاکم بر دنیوی شدن را دارای منشأ مردانه می‌دانند که جداسازی حوزه خصوصی و عمومی، تفکیک بین دین و دولت از ویژگی‌های آن است. در این راستا، زنان که هویت خویش را از دست داده‌اند، با روی آوردن به ادیان جدید به دنبال دستیابی به خواسته‌های خویش هستند.

در نهایت، پیامد این رویکرد، خصوصی شدن و فردی شدن دین در این جوامع خواهد بود (مخرجی، ۲۰۰۳^۱، ص ۴-۱۱).

۴. تعاریف مربوط به جایگزینی صورت‌های جدید دینی به جای اعتقادات و نمادهای مذهبی سنتی: طرح مفهوم زنانه شدن دین با یک بازنگری و ارائه تعریف جدیدی از دین که مبتنی بر ارائه چهره‌ای زنانه از حکمت الهی با توجه به عواطف و احساس‌های صلح‌طلبانه زنان است. این رویکرد، زمینه‌های تکثرگرایی و انعطاف‌پذیری ادیان را فراهم می‌کند.

۵. تعاریف مربوط به سلب تقدس از جهان؛ کارول کریست و چارلین اسپر، یتک، از راه احیای اشکال باستانی پرستش الهه، بر پیوند زنان با طبیعت دوباره تأکید کرده‌اند. این نگاه بوم‌شناختی از معنویت با سنت‌های سرخ‌پوستی آمریکایی، اشتراک‌های زیادی دارد. این اصل مهم فمینیسم بعد از مسیحی است که «ما سرزمین هستیم»؛ با بازگوکننده این برداشت است که فقط زمین منبع حیات و هویت انسان است (چریست، ۱۹۸۷^۲، ص ۶۷).

۶. تعاریف مربوط به حرکت از جامعه مقدس به سوی جامعه دنیوی و غیر مقدس: بر ساختار جنسی در جوامع لیبرالیستی و طرح جایگزینی مفاهیمی، مانند عدالت و برابری به وسیله مفهوم جنسیت، به عنوان مبنای تمامی قراردادهای اجتماعی توجه و تأکید می‌شود. در این راستا، رشد و گسترش برخی از جنبه‌های اومانستی، فرایند عرفی شدن، مانند آزادی سقط جنین، حقوق همجنس‌خواهی و غیره، نیز هم‌راستا با درخواست‌های فمینیستی بوده است (عزت، ۲۰۰۲^۳، ص ۲).

با توجه به مطالب بیان شده یک نوع هماهنگی ذاتی میان عرفی شدن و فمینیسم وجود دارد که البته این هماهنگی را می‌توان در هر سه ساحت عرفی شدن اعم از عرفی شدن، دین، عرفی شدن فرد و عرفی شدن جامعه دنبال کرد. دسته‌ای از نظریه‌ها و تبیین‌های ارائه شده درباره عرفی شدن معطوف به دگرگونی‌هایی است که در خود دین رخ می‌دهد و به اجزای دین، اعم از جوهر و فحوا، اهداف و آرمان‌ها، تعالیم و آموزه‌ها، حیطة و دامنه و حتی ریشه و منشأ آن ناظر است. عرفی شدن دین از سه راه فروگاهی دین به ایمان، عصری کردن دین و بشری ساختن دین محقق می‌شود (شجاعی زند، ۱۳۸۰، ص ۲۲۱-۲۳۱).

در فرایند عرفی شدن فرد، اندیشه، عواطف، تمایل‌ها و رفتار فرد از هر گونه بستگی، تعلق و پابندی‌های ماوراءالطبیعی رها می‌شود و تأثیر عناصر و عوامل مافوق بشری و

1. Mookherjee

2. Christ

3. Ezzat

فردانیایی بر جهت‌گیری، انتخاب و شیوه عمل او کاهش می‌یابد. عرفی شدن فرد در چهار دسته دگرگونی‌های بینشی، گرایشی، نگرشی و رفتاری رخ می‌دهد (همان، ص ۲۳۲-۲۳۷). اما عرفی شدن جامعه، به مجموعه دگرگونی‌ها در درون جامعه اشاره دارد که در یک فرایند تدریجی باعث افول موقعیت دین در جامعه می‌شود. عرفی شدن ساختاری، عرفی شدن نهادی، عرفی شدن فرهنگی و عرفی شدن منزلت‌ها، در این نوع از عرفی شدن قرار می‌گیرد (همان، ص ۲۳۸-۲۴۸).

با این تعاریف روشن می‌شود که از میان مصادیق شش‌گانه بیان‌شده در ارتباط با اندیشه فمینیستی و تعاریف عرفی شدن، می‌توان موارد ۱، ۲ و ۴ را از نوع عرفی شدن دین و موارد ۳، ۵ و ۶ را از نوع عرفی شدن جامعه دانست. همچنین عرفی شدن فرد که به سست شدن اندیشه، عواطف، تمایل‌ها و رفتار فرد از ماوراءالطبیعه به سمت دنیاست، در راستای دو نوع عرفی شدن دین و جامعه است و نیز می‌تواند از پیامدهای آن دو باشد. برای مثال، با عرفی شدن دین یا جامعه، نفوذ کلیسا و آموزه‌های دینی سنتی در جامعه کاهش می‌یابد که در نتیجه، حضور اجتماعی زنان، به‌ویژه در حوزه اشتغال و دستیابی به جایگاهی مناسب در این حوزه افزایش می‌یابد. این افزایش باعث کاهش حضور زنان در کلیسا و کاهش پایبندی آنان به برخی از ظواهر مذهبی می‌شود و این همان عرفی شدن فرد است.

فمینیسم و عرفی شدن

به عقیده ماکس وبر، عقلانیت و رشد آن، کلید فهم عرفی شدن در دنیای غرب محسوب می‌شود (همیلتون، ۱۳۷۷، ص ۹۹). دلیل آن این است که از میان عواملی که برای ایجاد و گسترش عرفی شدن بیان می‌شود، عقلانیت رابطه تنگاتنگی با عرفی شدن دارد و عوامل دیگر، مانند صنعتی شدن، گسترش شهرنشینی، رشد علم‌گرایی و غیره، متأثر از عقلانیت به عنوان عنصر کلیدی و بنیادی مدرنیته تلقی می‌شود. بر همین اساس، بر رشد عقلانیت، چه در درون آیین مسیحیت و چه در خارج از آن، به عنوان عامل تأثیرگذار بر فرایند عرفی شدن تأکید شده است. یکی از عمده‌ترین پیامدهای اساسی عقلانیت، رشد نگرش انتقادی در تمامی سطوح زندگی اجتماعی است که خود نیز رشد رویکرد نقادانه درون دینی را در آیین مسیحیت فراهم کرده است. به این ترتیب، ادیان با گشودن درهای خویش بر روی تفکر نقادانه، زمینه عرفی شدن خود را از درون خویش ایجاد می‌کنند (ویلیم، ۱۳۷۷، ص ۱۴۹).

دیدگاه انتقادی فمینیست‌ها در حوزه الهیات بر این مبنا استوار است که ادیان از راه ارائه مناسک انحصاری و ناعادلانه خود در طول تاریخ سبب مشروعیت حاکمیت مردان بر تمامی

سطوح اجتماعی شده‌اند و سنت‌های دینی در طول تاریخ، تجربه‌های زنان را نادیده گرفته‌اند. به این ترتیب، الهیات فمینیستی که برخاسته از بستر فرهنگی متأثر از الهیات مسیحی است، در ابتدای ظهورش واکنشی اعتراضی در برابر رویکرد تبعیض‌آمیز الهیات سنتی مسیحی علیه زنان محسوب می‌شد. اما با افزودن عناصر ساختاری بر آن، امروزه از عناصر مهم در الهیات مسیحی به شمار می‌رود. متکلمان فمینیست در نظریه‌های خویش درباره انسان و بالاتر از آن، در اشاره به خداوند، از گفتمان مبتنی بر جنسیت استفاده می‌کنند. آنها رهایی از هر نوع ظلم و تبعیض، چه اجتماعی و چه محیطی را به عنوان دلمشغولی اصلی خویش بیان می‌کنند (ساشوکی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳).

همان‌گونه که پیش‌تر در بحث از موضوع‌های فمینیستی و الهیات فمینیستی بیان شد، رویکردهای فمینیستی به دین از قرن نوزدهم تاکنون به‌طور جدی بر انتقاد از نظام‌های دینی، به‌ویژه مسیحیت استوار بوده است. الهیات فمینیستی زمینه‌های گشودن درهای الهیات مسیحی را بر روی نگرش انتقادی فراهم آورده، زمینه عرفی شدن مسیحیت را بیش از پیش هموار کرده است. در ادامه، با مروری دیگر بر درخواست‌های فمینیسم و آموزه‌های مسیحیت، به برخی از نقاط برخورد فمینیسم و عرفی شدن اشاره می‌شود:

۱. وجود نوعی تعارض و تضاد میان اندیشه‌های فمینیستی و ادیان سنتی: لوسرتیا موت در کنفرانس دفاع از حقوق زنان در سال ۱۸۴۸م، به توافق ذاتی میان دو موضوع بیان شده اشاره می‌کند. وی موفقیت همه‌جانبه زنان را در حمایت از مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کنار تلاش گسترده آنان برای سرنگونی نظام‌های دینی، استبدادی می‌داند (مرگان، ۱۹۹۹، ص ۴۵). بنابراین، مشاهده می‌شود که میان بنیان‌های اندیشه‌های فمینیستی و عرفی شدن در طول تاریخ، یک نوع توافق ذاتی وجود داشته و دارد.
۲. افزایش اشتغال و مشارکت‌های سیاسی - اجتماعی زنان و کاهش دینداری آنان: برخی از اندیشمندان بر این باورند که تفاوت تمایل‌های دینی میان زنان و مردان را باید در میزان کمتر مشارکت اجتماعی زنان دانست. طبق بررسی انجام شده در استرالیا، هرچه میزان اشتغال زنان افزایش می‌یابد، میزان دینداری آنان کاهش می‌یابد و به مردان بیشتر شبیه می‌شوند و از این‌رو، اشتغال زنان جایگزین نیاز آنان به دین می‌شود (دیوایس و مک‌آلیاتر، ۱۹۸۷، ص ۸۱-۴۲۷).
۳. افزایش میزان تحصیلات دانشگاهی زنان و افزایش گرایش‌های فمینیستی آنان: مطالعه‌های انجام شده در آمریکا نشانگر آن است که نسلی از زنان آمریکایی به‌طور بی‌سابقه‌ای تمایل به رد

آیین کاتولیک و آموزه‌های آن پیدا کرده‌اند. بر این اساس، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی، که به طور عموم اندیشه‌های فمینیستی نیز دارند، دیگر حاضر به پذیرش تعالیم آیین کاتولیک نیستند که آنان را به فضاهای خانگی و نقش‌های مادری محدود می‌کند. دلیل این امر آن است که محدود شدن آنان به نقش زنان خانه‌دار و افزایش وابستگی‌شان به امورات خانواده، باعث افزایش محرومیت‌های اجتماعی - سیاسی آنان می‌شود (موحد، ۱۳۸۶، ص ۲۶۵).

۴. جنبش فمینیسم و تقابل آن با بنیادگرایی دینی: به عقیده بسیاری از نظریه پردازان، ظهور بنیادگرایی دینی، به ویژه بنیادگرایی مسیحی در آمریکا، پاسخی صریح و مستقیم به جنبه‌های اومانستی فرایند عرفی شدن است. این حرکت بر ارزش‌های خانواده سنتی پدرسالار و تقویت آموزه‌های مسیحیت محافظه کار سنتی تأکید می‌کند و با مفاهیمی مانند آزادی سقط جنین، حقوق همجنس‌خواهی و غیره تقابل زیادی دارد، با اینکه برخی از جریان‌های فمینیستی خواهان آن هستند، (تورنر، ۲۰۰۴^۱، ص ۲۹۸).

۵. فمینیسم مرحله‌ای از مراحل فرایند عرفی شدن: به عقیده برخی از صاحب نظران، تلاش برای درک زمینه‌سازی فمینیسم و شناخت قدمت آن، با تاریخ عرفی شدن آرا، عقاید و علوم در اروپا رابطه تنگاتنگی دارد. اندیشه مارکسیستی درباره دین، به عنوان یک مجموعه از اندیشه‌های ظالمانه ساخته دست مردان علیه زنان، در تکوین عقاید و فعالیت‌های فمینیستی بسیار تأثیرگذار بوده است. جایگزینی مفاهیم عدالت و برابری به وسیله مفهوم جنسیت، به عنوان مبنای قراردادهای اجتماعی در جوامع لیبرالیستی، یکی دیگر از موارد این رابطه تنگاتنگ است (عزت، ۲۰۰۲^۲، ص ۱ و ۲).

۶. زنانه شدن دین: ایده زنانه شدن دین، یکی از رویکردهای جدید در حوزه الهیات است. بر اساس این مبنا، خداوند بیش از اینکه به عنوان جبار و قهار ارائه شود، به صورت مظهر عشق و مهربانی دیده می‌شود. در این دیدگاه، خداوند برای انسان حکم مادر، دوست و معشوق را دارد و موجودی دوست‌داشتنی، حمایت‌کننده و آرامش‌بخش است که انسان می‌تواند صمیمانه با او به گفتگو بنشیند و درددل خویش را پیش او بازگو کند. بر همین اساس، بسیاری از فرقه‌های مسیحی به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند با عیسی مسیح، یک رابطه قلبی داشته باشند (وود هد، ۲۰۰۳^۳، ص ۷۷).

مبنای این ادعا بر آن است که زنان از دیدگاه خود به تعریف و توضیح دین پردازند و آن را از دین جعلی و نادرست متمایز کنند. از این رو، یکی از جنبه‌های رویکرد فمینیستی در

1. Turner

2. Ezzat

3. Woodhead

حوزه الهیات، ارائه نوعی تجسم زنانه از حکمت الهی است. فمینیست‌ها ویژگی‌های زنانه خداوند را مفاهیمی الهام‌بخش برای زنان معاصر می‌دانند. بر همین اساس، می‌توان پذیرش روح معنوی زنانه را در سنت مسیحی، زمینه‌ساز تفکر فمینیستی دانست که سلسله‌مراتب مردانه موجود در آن را به هم می‌ریزد و به نوعی پاکسازی حریم خداوند از مفاهیم مردانه می‌شود. این جنبه از الهیات فمینیستی مورد توجه خاص فمینیست‌های یهودی نیز قرار گرفته است (مورگان، ۱۹۹۲، ص ۵۲).

۷. **تجربه زنانه:** فمینیست‌ها به منظور نشان دادن اعتبار و مشروعیت تجربه‌هایشان در زمینه دانش دینی و همچنین به منظور اصلاح مدل‌های نظری موجود، تصمیم گرفتند تا از راه توجه به تجربه زنان در تمام جنبه‌های تحلیل دینی و الهیاتی، جهت‌گیری مطالعات دینی را به طور اساسی تغییر دهند. در طول سی سال گذشته، کشف و احیای تجربه زنان در تمام اشکال گوناگون تاریخی و معاصر آن و در همه جنبه‌های عینی‌اش، به عنوان بیشتن تفسیری مهمی در رهیافت فمینیستی عمل کرده است. تجربه زنان، به عنوان یک اصل انتقادی اساسی و یک سرچشمه مهم محتوا، هم موضوع مطالعات دینی و هم روش تحقیق در این حوزه را دگرگون کرده است. تأکید بر تجربه زنان، رهیافت فمینیستی را با زیر سؤال بردن اصالت و حقانیت هر گونه چارچوب یا نماد دینی، به واسطه توانایی‌اش در ارتقای انسانیت کامل زنان، به سمت عرفی شدن دین پیش می‌برد (مورگان، ۱۳۸۶، ص ۲۱۰).

۸. **دیدگاه ایریگاری فمینیستی و عرفی شدن:** لوس ایریگاری، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان جریان ذات‌گرایی^۲ فمینیستی، معتقد است که زنان در جریان عرفی شدن هویتی بیگانه از خویش می‌یابند؛ هویتی که مردان به آنان القا کرده‌اند. وی فرایند عرفی شدن را دارای خاستگاه مردانه می‌داند. دیدگاه ایریگاری مدعی است که زنان نیازمند یک آرمان الهی هستند تا بتوانند به یک صورت‌بندی مثبت از هویت دینی دست یابند. وی در این راستا، مفهوم الوهیت زنانه را مطرح می‌کند که در آن زنان الوهیت را بر مبنای تصوره‌های زنانه خویش درک می‌کنند. این دیدگاه را نباید با دین زنانه یا تجربه زنان یکی دانست؛ زیرا در اینجا برخلاف جریان‌های دیگر فمینیستی که عرفی شدن را سبب رهایی زنان از حصارهای خانگی می‌داند، با نقد رویکردهای لیبرالیستی حاکم بر عرفی شدن، آن را بخشی از جریان ثنویت بین حوزه خصوصی و عمومی و بین دین و دولت در نظر می‌گیرد. ایریگاری با رویکرد نقادانه هم‌ادیان محافظه‌کار مؤید پدرسالاری و هم فرایند عرفی شدن را به عنوان عامل بیگانگی مطرح می‌کند.

1. Morgan

۲. فمینیست‌های ذات‌گرا به وجود تفاوت‌های ذاتی میان زن و مرد، به نفع برتری و نیکویی زن، تأکید دارند.

بنابراین، با ارائه مفهوم الوهیت زنان بر نیاز زنان به ادیان زنانه خود، به نوعی دیگر به فرایند عرفی شدن کمک می‌کند (ساراپ، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳).

۹. **ایجاد اشکال مدرن دین:** آن دسته از زنان غربی که می‌بینند جناح‌های محافظه‌کار ادیان سنتی فضای کمی را برای بیان ترس‌ها، رنج‌ها و تمایل‌هایشان به آنان ارائه می‌دهند، ممکن است به اشکال مطلوب‌تری از دین و معنویت روی آورند یا به خلق ادیان جدیدی بپردازند. در واقع، تمایل زنان به ساختن فضاهای اجتماعی جدید می‌تواند عامل عمده‌ای در تحول اشکال دینی جدید در روزگار مدرن باشد، هرچند که توجه چندانی به آن نشود (وود هد، ۱۳۸۶، ص ۴۹). جنبش‌های دینی جدید یا معنویت‌های زندگی، با تنوع بسیار فراوان خود، حدود یک قرن است که یکی از ویژگی‌های زندگی دینی در دنیای غرب است. این جنبش‌ها و معنویت‌ها در دیگر نواحی جهان نیز که تحت تأثیر مدرنیته سرمایه‌داری هستند، به شدت افزایش یافته است. مسیحیت فرهمند، دین ارتباطی، دین عاطفه، الهی‌پرستی، جادوگری، دین شخصی پرنسس دیانا، سنت‌های سرخ‌پوستی آمریکایی و آفریقایی و برخی از صورت‌های مذهبی ادیان شرق از این جمله است (برای مطالعه بیشتر: رک: وود هد، ۱۳۸۶، ص ۵۶-۷۰). افزایش ادیان و معنویت‌های متمرکز بر اهداف این جهانی و بهبودبخش زندگی در جوامع غربی و همچنین خارج از آن نیز برای زنانی که به قلمروهای جدید و اغلب بیگانه اجتماعی وارد می‌شوند، منبع خوبی را فراهم آورده است. در این ادیان جدید که بیشتر بر تملک روح متمرکز هستند، بر توانمندسازی فرد تأکید می‌کنند و زنان نیز جایگاه بسیار قابل ملاحظه‌ای دارند. ایجاد اشکال مدرن دین به شدت و گستردگی قابل ملاحظه‌ای در راستای عرفی شدن در هر سه عرصه دین، فرد و جامعه است. این رخداد با زایل و کم‌رنگ کردن دین از چهره اصیل و سنتی خود (عرفی شدن دین)، منشائی انسانی به آن می‌دهد (عرفی شدن فرد) و با سلب تقدس از جهان و قطع ارتباط جهان و انسان و جامعه از عوالم ماوراءالطبیعی سبب عرفی شدن جامعه می‌شود.

۱۰. **عناصر ساختاری فمینیسم و الهیات فمینیستی:** یکی از مهم‌ترین ابعاد الهیات فمینیستی که می‌تواند بر فرایند عرفی شدن مؤثر واقع شود، عناصر ساختاری است که فمینیست‌ها به الهیات سنتی مسیحیت افزوده‌اند. تأکید زیاد بر آزادی بخشی الهیات به جای توجه به رستگاری ابدی، جایگزینی دغدغه‌های معادگرایانه مسیحیت سنتی با دلمشغولی‌های محیط‌شناختی، همچنین تأکید بر جنبه تجسد و حلول به جای جنبه تعالی و تجرد خداوند، ذاتی دانستن تغییر به جای ثبات و درنهایت، تأکید بر ربط و وابستگی به جای جوهر و ذات مستقل، از جمله مواردی است که همگی یک ویژگی مشترک دارد و آن، رویکرد این جهانی

در آنها است. زیرا در این عناصر، توجه به دنیا و مسائل دنیوی جایگزین تأکید بر آخرت و زندگی اخروی شده است. در مجموع، عناصر ساختاری که توسط فمینیست‌ها در حوزه الهیات ارائه شده است، با تفسیر این دنیایی خود از متون و آموزه‌های مقدس، فرایند عرفی شدن مسیحیت از درون را آسان‌تر می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتایج این مقاله را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. الهیات فمینیستی در ابتدا واکنشی در برابر برخورد تبعیض‌آمیز الهیات سنتی مسیحی نسبت به زنان و امور آنان بود، سپس علاوه بر عناصر انتقادی، عناصر ساختاری نیز به آن افزوده شد.
۲. الهیات فمینیستی با وجود تنوع‌های گسترده‌ای که دارد، بر موضوع‌های خاصی از الهیات مسیحی تأکید می‌کند و با تأثیر پذیرفتن از رویکردهای فلسفی قرن بیستم و بیست و یکم، به موضوع‌های جدیدی مانند تجسد و حلول، ربط، تغییر، آزادی‌بخشی، محیط‌شناسی و غیره روی آورده است.
۳. عرفی شدن، یکی از مؤلفه‌های بنیادی مدرنیته و از کلیدی‌ترین و با وجود این، حال از مناقشه‌انگیزترین مفاهیم در مطالعات اجتماعی و حوزه مطالعات دینی است. در یک تعریف، عرفی شدن، فرایندی است که در آن نهادها، تفکرها و آداب دینی، اهمیت و معنای اجتماعی خود را از دست می‌دهد و دین به صورت حاشیه‌ای و به نسبت ضعیف باقی می‌ماند.
۴. فمینیسم و اندیشه‌های فمینیستی نیز مانند عرفی شدن، آن‌قدر گسترده و متنوع است که می‌توان آن را برای هر یک از تعاریف عرفی شدن مصداقی به کار برد. این خود می‌تواند یک علت بر پیوستگی ذاتی میان این دو مفهوم باشد.
۵. عرفی شدن در سه ساحت دین، فرد و جامعه قابل بررسی است؛ به طوری که اندیشه‌های فمینیستی نیز با هر سه این ساحت‌ها توانایی برقراری ارتباط را دارد.
۶. با توجه به خاستگاه مشترک میان فمینیسم و عرفی شدن، نوعی ملازمت و رابطه مثبت میان این دو پدیده در زندگی اجتماعی مشاهده می‌شود. برای مثال، گسترش رویکرد انتقادی در درون آیین مسیحیت توسط فمینیست‌ها، تأثیر جنبش حقوق زنان و اندیشه‌های فمینیستی در زمینه افزایش آگاهی‌های زنان و گسترش مشارکت آنان در حوزه‌های اجتماعی، به‌ویژه اشتغال، طرح زنانه شدن دین و تجربه زنان، دیدگاه

ایریگاری، تقابل شدید درخواست‌های فمینیستی با بنیادگرایی دینی، ارائه ادیان جدید و ارائه عناصر ساختاری در الهیات فمینیستی، که در همه اینها بر این جهان و زندگی بشر در آن جایگزین رویکردهای اخروی تأکید شده است. تمام اینها، برخی از تأثیرهای فمینیسم بر عرفی شدن بوده و هست.

۷. با توجه به تنوع اندیشه‌های فمینیستی و درخواست‌های آنان، از یک‌سو و گوناگونی فرهنگ‌ها و تفاوت میان ادیان از سوی دیگر، در تعمیم نتایج این پژوهش به فرهنگ‌ها و جوامع دیگر باید احتیاط و دقت لازم را مبذول داشت.



منابع

- تافت، اولین (۱۳۸۶)، «جنسیت و دین»، ترجمه مجید موحد، مجموعه مقالات جنسیت و جامعه‌شناسی دین، شیراز: نشر آوند اندیشه.
- دورانت، ویل (۱۳۶۸)، تاریخ تمدن، اصلاح دینی، ترجمه فریدون بره‌ای، سازمان انتشارات آموزش و پرورش.
- زیبایی‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۸)، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، قم: هاجر.
- ساراپ، مادان (۱۳۸۱)، مقدمه‌ای بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی.
- ساشوکی، مارجوری (۱۳۸۲)، «الهیات فمینیستی»، ترجمه بهروز جندقی، مجموعه مقالات فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، قم: دفتر مطالعات زنان.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۰)، دین، جامعه و عرفی شدن، تهران: نشر مرکز.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۱)، عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- شمس، محمد (۱۳۸۶)، الهیات فمینیستی و ادیان ابراهیمی، [بی‌جا]: نشر برگ زیتون.
- طالبی، مسعود (۱۳۸۵)، «نقش کتاب مقدس و ارباب کلیسا در ظهور فمینیسم»، مجله کتاب زنان، ش ۲۸، ۳۱ و ۳۲، فصلنامه شورای فرهنگی - اجتماعی.
- کتاب مقدس (عهد عتیق، عهد جدید) (۲۰۰۲م)، چ ۳، [بی‌جا]: نشر ایلام.
- کتاب‌هایی از عهد عتیق (کتاب‌های قانون ثانی) (۱۳۸۰)، براساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، چ ۱، [بی‌جا]: نشر نی.
- مدرس، یحیی (۱۳۶۸)، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲)، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تهران: شیرازه.
- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۱)، مسئله زن اسلام و فمینیسم، تهران: برگ زیتون.
- موحد، مجید (۱۳۸۶)، جنسیت و جامعه‌شناسی دین، [بی‌جا]: نشر آوند اندیشه.
- مورگان، سو (۱۳۸۶)، «رهیافت‌های فمینیستی به دین»، ترجمه مجید موحد، مجموعه مقالات جنسیت و جامعه‌شناسی دین، شیراز: نشر آوند اندیشه.

وود هد، لیندا (۱۳۸۶)، «زنان و دین»، ترجمه مجید موحد، مجموعه مقالات جنسیت و جامعه‌شناسی دین، شیراز: نشر آوند اندیشه.

ویلم، ژان پل (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه عبدالکریم گواهی، تهران: نشر تبیان.
 هام مگی و سارا گمبل (۱۳۸۲)، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: توسعه.

همیلتون، ملکم (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر تبیان.

Berger, Peter L. (2002), "Secularization and De-Secularization", *Religion in the Modernity World*, Linda Woodhead and Others (eds.), London and New York: Routledge, pp.291-298.

De Vaus, David & McAllister, Ian (1987), "Gender Differences in Religion, a Test of Structural Location Theory", *American Sociological Review*, p.81.

Ezzat, Heba Raouf (2002), "Rethinking Secularism... Rethinking Feminism", <http://www.islamonline>.

Mookherjee, Monica (2003), *Hypotheses of Sex: Women, Religion and Secularism Irigarayan Perspective*, Political Studies Association Conference.

Morgan, Sue. (1999), *Feminist Approaches in Approaches to Study of Religion*, Peter Connolly London and new York: Cassell, pp.42-72.

Turner, Bryan S. (2004), *Religion, Romantic Love and Family, in the Blackwell Companion to the Sociology of Families*, Scott, J., Treas & M. Richards (ed.), Blackwell Publishing, p.298.

Woodhead, Linda (2003), "Feminism and Sociology of Religion: from Gender-Blindness to Endeared Differences", *The Blackwell Companion to Sociology of Religion*, Richard K. Fenn (ed.), Blackwell Publishing, p.77.